

اخلاق

فصلنامه علمی - ترویجی در حوزه اخلاق

سال هفتم، شماره ۲۶، پیاپی ۴۸، تابستان ۱۳۹۶

صفحات ۳۱-۴۹

AKHLAGH
Religious Extension Quarterly
No.26/ Spring 2017/Seventh Year

تأملی در حقیقت جملات اخلاقی؛ دیدگاه آیه الله مصباح یزدی و نقد آن

محمدعلی مبینی*

چکیده

آیه الله مصباح یزدی حقیقت جمله های اخلاقی را حقیقت اخباری محض می داند که از روابط علی و معلولی میان فعل و نتیجه حکایت دارند. از نظرایشان، مطلوبیت و انگیزش موجود در اخلاق، در مفاد حقیقی جملات اخلاقی راهی ندارد و فقط به دلالت التزامی، ضمیمه اخلاق گردیده است. ریشه این انگیزش ضمیمه ای نیز میل و علاقه هرفرد به ذات و کمال خود است. این منسلخ شدن اخلاق از بُعد انگیزشی و توصیه ای و سوق دادن آن به رابطه فعل و نتیجه، یکی از محورهای انتقاد به این نظریه بوده است. برخی از طرفداران نظریه استاد مصباح در مقام دفاع از آن، کوشیده اند بُعد انگیزشی را در ماهیت اخلاق داخل کنند و اخلاق را در حالی که در رابطه فعل و نتیجه ریشه دارد، ناظر به رابطه میان فاعل و فعل هم بدانند و بر این اساس، حیثیتی انگیزشی و انشائی نیز به اخلاق بدهند؛ اما این دفاعیه اولاً بدان دلیل که محدوده خود را باید و نباید اخلاقی قرار می دهد و پیشنهادی برای خوب و بد اخلاقی ارائه نمی دهد، دفاعیه ای کامل نیست و ثانیاً بدان دلیل که برای اخلاق بُعد انگیزشی و ارزشی مستقل از میل و خواسته نفس را می پذیرد، نمی تواند به منزله دفاعیه تلقی شود و با نظریه استاد مصباح، تمایزی اساسی پیدا می کند.

تأملی در حقیقت جملات اخلاقی؛ دیدگاه آیه الله مصباح یزدی و نقد آن



* استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی: ma.mobini@isca.ac.ir

واژگان کلیدی

اخلاق، جملات اخلاقی، معرفت اخلاقی، الزام اخلاقی، آیه الله مصباح یزدی.

۱. مقدمه

یکی از مباحث اساسی در فلسفه اخلاق، بحث درباره انشائی یا اخباری بودن جملات اخلاقی است. آیه الله مصباح یزدی، حقیقت همه جملات اخلاقی را اخباری می‌داند، چه با الفاظ «خوب» و «بد» بیان شوند، چه با «باید» و «نباید». به باور ایشان، فقط صورت ظاهری برخی جملات اخلاقی که با الفاظی مانند «باید» و «نباید» مطرح می‌شوند، انشائی است. البته ایشان به دلالت التزامی، حیثیتی انشائی و طلبی را نیز به اخلاق ضمیمه می‌کند؛ اما این حیثیت را امری خارجی و ضمیمه‌ای می‌داند؛ بدون آن که نقشی در هویت بخشی به اخلاق و جملات اخلاقی داشته باشند.

یکی از اشکالات نظریه استاد مصباح، عاری کردن اخلاق از هرگونه حیثیت انشائی و الزامی است. به اعتقاد این منتقدان، اخباری دانستن جملات اخلاقی و فروکاهش بایدهای اخلاقی به ضرورت‌های علی، برخلاف شهودات و ارتکازات روشن ما از اخلاق است. برخی طرفداران نظریه استاد مصباح با پذیرش این اشکال، فقدان بُعد انگیزشی و الزامی را در نظریه ایشان یک نقیصه قلمداد کرده و به ترمیم نظریه ایشان پرداخته‌اند؛ اما این ترمیم از چند وجه با نظریه استاد مصباح، تفاوت اساسی پیدا کرده و به رویگردانی از این نظریه منجر شده است.

هدف این مقاله، ارائه تحلیلی روشن‌گرایانه از این نظریه استاد مصباح، اشکال آن، اصلاحات انجام شده و نهایتاً داوری میان آن‌هاست.

۲. انشائی یا اخباری بودن جملات اخلاقی

در یک تقسیم‌بندی کلی، جمله به دو گونه خبری و انشائی تقسیم می‌شود. نشانه خبری یا توصیفی بودن یک جمله این است که قابلیت صدق و کذب دارد؛ در حالی که جمله انشائی



چنین قابلیت ندارد و نمی‌تواند به همان معنایی که دربارهٔ جملهٔ خبری وجود دارد، صادق یا کاذب باشد.

پیش فرضی که به نظر می‌رسد بسیاری از اندیشمندان هنگام اظهار نظر دربارهٔ گزاره‌های اخلاقی در ذهن داشته‌اند، این است که یک گزاره نمی‌تواند هم اخباری باشد، هم انشائی. بنابراین، در اظهار نظر خود یا جنبهٔ اخباری گزاره‌ها را در نظر گرفته‌اند یا جنبهٔ انشائی آن‌ها را و گزینهٔ سوم را اساساً ناممکن دانسته‌اند. به‌طور روشن‌تر، بر اساس چنین پیش فرضی، یک گزاره یا باید اخباری باشد یا انشائی و نمی‌تواند هم اخباری باشد و هم انشائی؛ چرا که یک گزارهٔ اخباری از واقعیتی گزارش می‌دهد و می‌تواند صادق یا کاذب باشد؛ اما گزارهٔ انشائی از واقعیتی گزارش نمی‌دهد، بلکه صرفاً ابراز میل و طلب است و از این‌رو، صدق و کذب دربارهٔ آن معنا ندارد. بنابراین، یک گزاره اگر حالت انشائی داشته باشد، صدق و کذب پذیر نیست و از این‌رو، نمی‌تواند اخباری باشد و اگر اخباری باشد، صدق و کذب پذیر است و از این‌رو، نمی‌تواند انشائی باشد.

آیهٔ الله مصباح یزدی، میان صورت ظاهری گزاره‌های اخلاقی و حقیقت آن‌ها تفاوت می‌گذارد. وی صورت ظاهری گزاره‌های اخلاقی را به دو گونهٔ انشائی و اخباری تقسیم می‌کند و معتقد است قضایای اخلاقی را می‌توان به دو شکل خبری و انشائی بیان کرد. در شکل خبری از مفاهیمی مانند خوب و بد استفاده می‌گردد؛ مثلاً گفته می‌شود: فلان کار خوب است. در شکل انشائی از مفاهیمی مانند باید و نباید استفاده می‌گردد؛ مثلاً گفته می‌شود: باید این کار را انجام داد. ایشان این اختلاف را اختلافی شکلی و ظاهری می‌داند و معتقد است علی‌رغم این بیان‌های مختلف، باید بررسی شود که آیا اصل در مسائل اخلاقی، انشاء است یا اخبار (مصباح، ۱۳۷۳، ص ۱۲ و ۲۰). چنان‌که خواهد آمد، مصباح اصل و حقیقت همهٔ گزاره‌های اخلاقی را اخبار می‌داند، چه آن‌ها که صورت ظاهریشان هم اخباری است و چه آن‌ها که صورت انشائی دارند. در این مقاله، به تحلیل این دیدگاه استاد مصباح پرداخته می‌شود.





۳. مراد از انشائی بودن یک گزاره

انشاء گاهی به صورت خواسته و طلب است (انشاء طلبی) و گاهی به صورت غیرطلب (انشاء غیرطلبی). انشاء طلبی، جملاقی مانند «بلند شو» یا «باید بلند شوی» را شامل می‌شود که در آن‌ها از مخاطب خواسته می‌شود عملی را انجام دهد. الفاظی مانند «خوب» و «بد» نیز می‌توانند انشاء طلبی بسازند؛ برای مثال، جمله «خوب است الان بلند شوی» می‌تواند بار دستوری و توصیه‌ای داشته باشد؛ هرچند ممکن است شدت توصیه‌ای بودن آن در مقایسه با جمله «باید الان بلند شوی» ضعیف‌تر باشد.

انشاء غیرطلبی، مواردی را دربرمی‌گیرد که در آن‌ها امر و نهی‌ای نیست؛ ولی در آن‌ها میلی ابراز می‌شود؛ برای مثال، تعبیری مانند «چه مکان خوبی!» نیز انشائی است، حال آن‌که هیچ امر و نهی‌ای در آن وجود ندارد و گوینده صرفاً احساس خود را درباره مکانی که در آن قرار دارد، ابراز می‌کند.

در مجموع، مراد از انشائی بودن یک جمله این است که ابرازکننده میل و احساسات باشد؛ چه این ابراز میل همراه با دستور و توصیه و سفارش باشد و چه نباشد و نیز چه با کلماتی مانند «باید» و «نباید» اظهار شود و چه با کلماتی مانند «خوب» و «بد».

برخی فیلسوفان اخلاق همه جمله‌های اخلاقی را - چه در قالب «باید» و «نباید» بیان شوند، چه در قالب «خوب» و «بد» - جملات انشائی (به معنایی که گفته شد) دانسته‌اند. آیر، نماینده برجسته ابرازگرایی، در کتاب خود به کارکردهای انشائی و متمایز مفاهیم اخلاقی و تشکیکی بودن بار توصیه‌ای آن‌ها اشاره کرده است. برای نمونه، وی برای مفهوم خوب اخلاقی، هم بار ابرازی قائل است و هم بار توصیه‌ای و امری:

شایان ذکر است که اصطلاحات اخلاقی فقط برای ابراز احساسات به کار نمی‌روند. این اصطلاحات برای برانگیزاندن احساسات و در نتیجه تحریک به عمل نیز در نظر گرفته می‌شوند. در واقع، برخی از آن‌ها به گونه‌ای به کار می‌روند که به جملات بار امری می‌بخشند. بنابراین، جمله «این وظیفه توست که حقیقت را بگویی» ممکن است هم به مثابه ابراز نوعی خاص از احساس اخلاقی درباره صداقت به شمار آید و هم به مثابه ابراز

این امر که «حقیقت را بگو». جمله «تو باید حقیقت را بگویی» نیز مستلزم امر «حقیقت را بگو» است؛ اما جنبه آمرانه آن کم‌رنگ‌تر است. در جمله «خوب است که حقیقت را بگویی»، امر به صورت یک پیشنهاد یا کمی بالاتر از آن است... در واقع، ما می‌توانیم کلمات اخلاقی متفاوت را هم بر حسب احساسات گوناگونی که معمولاً برای بیان آن‌ها به کار گرفته می‌شوند، تعریف کنیم و هم بر حسب واکنش‌های مختلفی که برای برانگیختن آن‌ها در نظر گرفته می‌شوند (AYER، ۱۹۴۶، ۱۰۸).

اما آیه‌الله مصباح یزدی، انشائی بودن جملات اخلاقی را رد می‌کند و می‌کوشد حیثیت خبری به آن‌ها بدهد. البته ایشان می‌پذیرد که می‌توان جملات اخلاقی را به دو صورت انشائی و خبری بیان کرد؛ اما به اعتقاد وی باید بررسی کرد که آیا اصل در مسائل اخلاقی، انشاء است یا اخبار. دغدغه استاد مصباح در این مسئله آن است که اگر اصل در مسائل اخلاقی انشاء باشد، آن‌گاه نیاز به واقعیت و نفس‌الامری برای احکام اخلاقی نیست، بلکه به صرف انشاء انشاء‌کننده اعتبار می‌شوند؛ اما اگر اصل در مسائل اخلاقی، اخبار باشد، آن‌گاه واقعیت و نفس‌الامری برای مسائل اخلاقی وجود دارد که ما می‌توانیم آن را کشف کنیم (مصباح، ۱۳۷۳، ص ۱۲). دغدغه دیگر ایشان این است که اگر بر انشائی بودن احکام اخلاقی صحنه گذاشتیم، آن‌گاه لازم است به دنبال انشاء‌کننده و اعتبار‌کننده آن احکام بگردیم:

ممکن است در ابتدا به نظر برسد که بازگشت این، به مسائل لفظی است و تأثیری در حل مسائل معنوی اخلاق نمی‌تواند داشته باشد؛ ولی وقتی دقت کنیم می‌بینیم خیلی از مسائل اخلاقی در فلسفه اخلاق به همین جا برمی‌گردد. از جمله این که اگر قضیه اخلاقی به صورت یک قضیه انشائی باشد، حتماً یک انشاء‌کننده می‌خواهد. آن وقت بحث می‌شود که انشاء‌کننده قضایای اخلاقی چه کسی است... ولی اگر بتوانیم اثبات کنیم که قضایای اخلاقی از قبیل انشائیات نیست، آن وقت دیگر جا ندارد بحث کنیم که انشاء‌کننده اش کیست (مصباح، ۱۳۷۳، ص ۲۰).

با این حال، چنان‌که در مقدمه بیان شد، آیه‌الله مصباح یزدی میان صورت ظاهری





گزاره‌های اخلاقی و حقیقت آن‌ها تمایز می‌نهد و انشائی بودن برخی گزاره‌های اخلاقی را صرفاً در شکل ظاهری آن‌ها می‌داند و هویت واقعی همه گزاره‌های اخلاقی را توصیفی و اخباری می‌داند.

۴. مسئله تفاوت میان میل و باور

برای روشن تر شدن مسئله، بحث انشائی یا اخباری بودن یک گزاره را می‌توان به بحث تفاوت میان میل و باور پیوند زد. استاد مصباح معتقد است انشائیات دارای واقعیت و نفس‌الامر نیستند؛ زیرا «انشائیات ناشی می‌شود از تمایلاتی که انسان‌ها دارند و یا فرض کنید میلی که در مبادی عالییه است» (همان، ص ۲۱). بنابراین، ایشان انشائیات را به ساحت میل یا به ساحت گرایش مرتبط می‌کند؛ به این معنا که انسان با جمله انشائی، میل و گرایش خود را ابراز می‌کند. در مقابل، جمله اخباری را به ساحت معرفتی انسان که در پی کشف واقعیت است مرتبط می‌سازد. بنابراین، این دو از هم کاملاً متمایز هستند. انشاء، اگر حقیقی باشد، از میل و گرایش انسان نشأت می‌گیرد و بیانگر این است که واقعیت چگونه باید باشد؛ اما اخبار، اگر حقیقی باشد، از رویارویی انسان با یک واقعیت خبر می‌دهد و بیانگر این است که واقعیت چگونه هست.

البته همان‌گونه که میل به امر موجود و غیرموجود تعلق می‌گیرد، انشاء نیز که برآمده از میل است، می‌تواند به امر موجود یا غیرموجود اشاره داشته باشد. انشاء و ابراز یا برای طلب و خواستن است که در این صورت حاکی از آن است که حقیقتی موجود نیست و توصیه به وجود آن می‌شود یا برای مدح و تحسین است که در این صورت می‌تواند مدح و تحسین امر موجود باشد. بدین ترتیب، جمله‌ای مانند «باید راست بگویی»، اگر کسی آن را انشائی بداند، معنایش طلب و خواستن چیزی است که واقع نشده است؛ یعنی در ظرفی که هنوز عمل راست‌گویی محقق نشده است، به شنونده توصیه می‌شود راست بگوید. همین‌طور اگر کسی جمله‌ای مانند «او انسان خوبی است» را انشائی بداند، معنایش مدح و ستایش چیز موجود می‌شود؛ مضمون این جمله شبیه این جملات است: «او عجب انسانی است!» یا «او چه انسان ستایش‌برانگیزی است!».

با این حال، باید توجه داشت که این مربوط به متعلق انشاء می‌شود؛ به این معنا که اگر انشاء از سنخ امر و توصیه باشد به چیزی تعلق می‌گیرد که موجود نیست و وجودش طلب می‌شود؛ ولی اگر از سنخ مدح و تحسین باشد می‌تواند به امر موجود تعلق بگیرد. البته بحث اصلی درباره مابه‌ازای انشاء است که چه از سنخ الزام و توصیه باشد و چه از سنخ مدح و تحسین، گفته می‌شود امر و نهی مطرح می‌شود: اگر الزام حقیقی باشد و گزاره ناظر به آن را گزاره انشائی بدانیم، دال بر این است که موضوع مدّ نظر وجود ندارد و وجود آن درخواست می‌شود؛ مانند جمله: «باید راست بگویید». این عبارت در ظرفی معنا دارد که عمل راست گفتن تحقق ندارد و با چنین امری، از ما خواسته می‌شود که راست بگوییم؛ اما اگر انشاء از سنخ امر و نهی نباشد، آن‌گاه می‌تواند به موضوع موجود تعلق بگیرد؛ مثلاً در ارزیابی اخلاقی خود در مقایسه با فردی که موجود است، می‌گوییم: «او انسان خوبی است» یا «کاری که انجام می‌دهد از نظر اخلاقی خوب است». اگر این گزاره‌های اخلاقی را از سنخ گزاره‌های انشائی بدانیم، آن‌گاه انشاء به امر موجود تعلق گرفته است.

با توجه به محمول گزاره‌های اخلاقی، اگر گزاره‌های اخلاقی را انشائی بدانیم، آن‌گاه هم درباره گزاره‌های ناظر به الزام و هم درباره گزاره‌های ناظر به خوب و بد اخلاقی، مفاهیمی که در جایگاه محمول مطرح می‌شوند، حقیقت و موجودیتی در خارج برایشان تصور نمی‌شود، مگر در احساسات و نگرش‌های ما. بر این اساس، هنگامی که گفته می‌شود: «باید راست بگویی»، حقیقت «باید»، همان طلب و خواسته ماست و هنگامی که گفته می‌شود: «او از نظر اخلاقی خوب است»، حقیقت «خوب»، همان احساس و نگرش درونی ما درباره فرد مدّ نظر است و حقیقتی غیر از این برای «خوبی» وجود ندارد.

با توجه به مسئله یادشده، اگر به محمول گزاره‌های اخلاقی نظر داشته باشیم، میان قول به انشائی یا اخباری بودن احکام اخلاقی، تفاوت جدی وجود دارد. اگر اخباری بودن جمله‌های اخلاقی را بپذیریم، آن‌گاه مفاهیمی مانند «خوب» و «باید» بیانگر صفاتی واقعی در خارج خواهند بود و اگر قول به انشائی بودن آن‌ها را برگزینیم، آن‌گاه این مفاهیم صرفاً احساسات و گرایش‌های ما را ابراز می‌کنند و واقعیتی ورای این احساسات برای آن‌ها



وجود نخواهد داشت. اکنون سؤال این است که استاد مصباح چگونه با قبول صورت انشائی برای برخی گزاره‌های اخلاقی، حقیقت آن‌ها را اخباری و گزارشگر واقعیت می‌داند و این واقعیت از نظرایشان چیست.

۵. دلالت مطابقی و دلالت التزامی

در مسئله انشائی یا اخباری بودن یک جمله، باید میان مفاد مستقیم یا دلالت مطابقی یک جمله با دلالت التزامی آن، تمایز بگذاریم. یک جمله می‌تواند به دلالت مطابقی حالت اخباری داشته باشد؛ ولی به دلالت التزامی، انشائی را در برداشته باشد و بالعکس. برای مثال، کسی که به دوستش خبر می‌دهد: «خیلی دیر شده است»، سخنش می‌تواند دلالت التزامی بر این داشته باشد که او از دوستش می‌خواهد عجله کند. همچنین، هنگامی که کسی می‌گوید: «به من آب بده»، می‌تواند دلالت مطابقی بر این واقعیت داشته باشد و میل به آب دارد.

در این جا توجه به دو نکته لازم است: اول این که هنگامی که گفته می‌شود یک جمله انشائی، می‌تواند به دلالت التزامی، از برخی واقعیت‌ها خبر بدهد، باید ملاحظه کرد که آیا این دلالت التزامی، امری امکانی و از این رو، تفکیک‌پذیر از آن جمله انشائی است یا امری ضروری و تفکیک‌ناپذیر است. اگر کسی به انشائی بودن جملات اخلاقی قائل باشد و با این حال، ملازمه‌ای ضروری میان جملات اخلاقی و برخی دلالت‌های التزامی خبری برقرار کند، آن‌گاه می‌توان گفت وی به گونه‌ای به جمع میان انشاء و اخبار در جملات اخلاقی قائل است و دست کم از نظر دلالت التزامی، جنبه‌ای از توصیفیت و کاشفیت را برای اخلاق قائل است و این جنبه از توصیف را از هویت اخلاق تفکیک‌پذیر نمی‌داند؛ اما پیدا کردن چنین دلالت‌های التزامی ضروری دشوار به نظر می‌رسد.

البته می‌توان برای هر جمله انشائی دست کم یک دلالت التزامی ضروری در نظر گرفت و آن، دلالت بوجود میلی هر چند نامعلوم در فرد انشاء‌کننده است. برای مثال، هنگامی که فردی جمله «به من آب بده» را بیان کند، گرچه این جمله بوجود میل به آب دلالت



ضروری ندارد. چرا که ممکن است این جمله را به قصد دیگری گفته باشد. به هر حال دلالت ضروری بوجود میلی هرچند نامعلوم در او دارد که منجر به اظهار چنین جمله‌ای شده است. با وجود این، باید توجه داشت که این گونه دلالت‌های التزامی، هرچند ضروری باشند، قابل اعتناء نیستند؛ زیرا اولاً، اطلاع مهمی به ما نمی‌دهند و ثانیاً، مخصوص انشاء نیستند و در انجام هر عمل اختیاری می‌توان به چنین دلالت التزامی‌ای قائل شد؛ چراکه هر عمل اختیاری از وجود میلی در انسان نشأت می‌گیرد. از این رو، هنگام صدور عمل می‌توان به وجود میلی هرچند نامشخص در فرد عامل پی برد. حتی بیان جمله خبری نیز بوجود میلی در گوینده دلالت دارد که او را به اظهار این خبر واداشته است.

در نتیجه، کسانی که نگاهی واقع‌گرایانه و شناخت‌گرایانه به اخلاق دارند، به این قسم از دلالت‌های التزامی خبری که با جملات اخلاقی ملازم باشند و نیز به گزارشگری اخلاق از امیال و احساسات درونی انسان قانع نمی‌شوند و به توصیف‌گری جملات اخلاقی از اموری فراتر از امیال و احساسات می‌اندیشند. بنابراین، اساساً در صدد دفاع از اخباری بودن جملات اخلاقی برمی‌آیند. حکمت این که استاد مصباح نیز اصل را در جملات اخلاقی، انشائی می‌داند همین است.

۶. مراد از اصل در مسائل اخلاقی

ممکن است سؤال شود مراد استاد مصباح از تفاوت میان مفاد ظاهری یک جمله و اصل و حقیقت آن چیست. به عبارت دیگر، مراد ایشان از اصل و حقیقت مسائل اخلاقی چیست؟ اگر به جمله‌هایی که در علوم تجربی بیان می‌شوند توجه کنیم، معلوم می‌شود برخی جمله‌های آن‌ها نیز صورت انشائی و دستوری دارند. برای مثال، برای ترکیب برخی مواد دستوراتی داده می‌شود تا محلول شیمیایی خاصی به دست آید؛ اما در اصل، این گونه دستورات هیچ‌گونه بار التزامی بالفعل ندارند، بلکه صرفاً به صورت یک جمله شرطی بیان می‌کنند اگر ما میل به دستیابی به محلول خاصی هستیم، لازم است به این دستورات عمل





کنیم. شرط و جزاءهایی که در این‌گونه جملات شرطی بیان می‌شوند، به روابط واقعی و علی و معلولی میان امور خارجی اشاره دارند. درواقع، وظیفه علوم، بیان روابط میان واقعیت‌های خارجی است. آن‌ها رابطه علی و معلولی میان امور واقعی را آشکار می‌کنند. بنابراین، می‌توان گفت حقیقت جمله‌های علوم تجربی، حتی اگر صورت انشائی و دستوری داشته باشند، بیان روابط علی و معلولی میان برخی امور است.

آیه‌الله مصباح سعی می‌کند چنین فضایی را برای جملات اخلاقی نیز ترسیم کند. به اعتقاد وی، وجود جمله‌های دستوری و انشائی در اخلاق، دقیقاً همانند وجود جمله‌های دستوری و انشائی در طبیعیات و ریاضیات است. جملات اخلاقی نیز هرچند صورت انشائی داشته باشند، حقیقت انشائی ندارند، بلکه از واقعیت‌های علی و معلولی فراتر از امیال و احساسات خبر می‌دهند. به گفته ایشان، در اخلاق واقعاً انشائی در کار نیست، بلکه جملات اخلاقی از واقعیت‌های نفس‌الامری حکایت می‌کنند که عقل نظری آن‌ها را درک می‌کند و این واقعیت‌ها چیزی نیستند جز رابطه علی و معلولی بین افعال اختیاری و پیامدهای آن‌ها (مصباح، ۱۳۷۳، ص ۲۶ تا ۲۷). ایشان تصریح می‌کند مفهوم «باید» در اخلاق همانند مفهوم «باید» در علوم طبیعی، «عبارت است از ضرورت بالتقیاس؛ انشاء در کار نیست» (همان، ص ۲۷).

خلاصه آن‌که استاد مصباح مفاد و مفهوم «باید» را در هر جمله‌ای، چه علمی و چه اخلاقی، حتی اگر ظاهر انشائی داشته باشد، اخباری و توصیفی می‌داند (همان، ص ۲۴). به اعتقاد ایشان، هدف اساسی در علوم و اخلاق، بیان روابط علی و معلولی میان برخی امور واقعی است و انشاء و دستوری که در این موارد وجود دارد، به تعبیر ایشان، «یک نحو بیانی است از حقیقتی که در وراء این [انشاء و] اعتبار نهفته است» (همان جا).

یادآوری این نکته لازم است که از نظر آیه‌الله مصباح، میان باید و نباید اخلاقی و خوب و بد اخلاقی، تفاوتی واقعی وجود ندارد و فقط شکل بیان آن‌ها متفاوت است. بنابراین، جمله‌های اخلاقی‌ای که در آن‌ها از کلمات «خوب» و «بد» استفاده می‌شود نیز به رابطه علی میان اعمال و نتایج آن‌ها اشاره دارد. پس، جمله «راستگویی خوب است» به این

معناست که «بین راست‌گفتن و هدف مطلوب ما ملایمت و تناسب وجود دارد» (مصباح، ۱۳۷۳، ص ۳۹).

برای توضیح بیشتر و روشن شدن تفاوت میان جملاتی که صرفاً ظاهرانشائی دارند و آن‌ها که دارای حقیقت انشائی هستند، می‌توان گفت انشاء و دستور، گاه به صورت ابراز میل و خواسته بالفعل است (انشاء حقیقی) و گاه حالت فرضی و مشروط دارد و همراه با ابراز میل و طلب بالفعل نیست (انشاء صوری). در صورت اول، انسان واقعاً خواهان چیزی است و برای تحقق آن، خواسته خود را در قالب یک جمله انشائی بروز می‌دهد؛ اما در صورت دوم، طلب و خواسته بالفعلی وجود ندارد، بلکه با فرض این‌که چنین خواسته و هدفی وجود داشته باشد، دستور و انشائی صادر می‌شود.

بدین ترتیب، دستورات و انشاءهایی که در علوم با آن‌ها مواجهیم، همگی دستورات فرضی یا مشروط هستند و با آن‌ها طلب و خواسته بالفعلی ابراز نمی‌شود. در نتیجه، نمی‌توان گفت در چنین علمی با جملات انشائی حقیقی که بروزدهنده میل بالفعل باشند، روبه‌رو هستیم، بلکه دستوراتی که در این علوم بیان می‌شوند، معلق و مشروط به وجود میل هستند و از این‌رو، این جملات صبغه توصیفی دارند و دستوری و توصیه‌ای نیستند.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که انشاء صوری چگونه می‌تواند گزینه مناسبی برای واقع‌گرایی در اخلاق باشد. «باید»ی که در انشاء صوری بیان می‌شود، کارآمدی و فعلیتش وابسته به میل و خواسته فرد است. چنین «باید»ی در مقایسه با «باید» مطرح در انشاء حقیقی هم در رتبه پایین‌تری قرار دارد؛ زیرا در انشاء حقیقی باید و الزام، فعلیت دارد، ولی در این‌جا بالقوه است و فعلیتش مشروط به میل و خواسته فرد است.

میان این باید و نگاه واقع‌گرایانه به اخلاق، چه ارتباطی هست؟ در پاسخ باید بگوییم این باید معلق و حکم مشروطی که برطبق آن، شرط تحقق جزاء، وجود میل و خواسته فرد است، به‌تنهایی نمی‌تواند تضمین‌کننده واقع‌گرایی در اخلاق باشد. کسانی مانند استاد مصباح که می‌خواهند از این طریق، واقع‌گرایی را در اخلاق نشان دهند، به مبنای این باید و حکم مشروط نظر دارند. مطابق نگاه آن‌ها، این حکم تعلیق و مشروط با توجه به





امری واقعی صادر شده است و آن امر واقعی همان وجود رابطه علی و معلولی میان امور واقعی است. هنگامی که گفته می‌شود: «اگر بخواهی به کمال برسی، باید عدالت بورزی»، درست است که در این حکم، باید و الزام، مشروط به وجود میل به کمال شده است، مبنای این حکم مشروط، وجود یک رابطه ضروری میان عدالت و کمال است.

در نتیجه، به طور مشخص باید میان دو چیز تفاوت گذاشت: ۱. الزام و دستور صوری که مشروط به وجود میل است؛ ۲. رابطه ضروری علی میان علت و معلول که مبنای آن الزام صوری است.

تفکیک یاد شده ما را به تمایز درخور توجهی راهنمایی می‌کند و آن این است که میان دو مورد زیر تفاوت روشنی وجود دارد: ۱. الزامی که از میل و خواستن پدید می‌آید؛ یا ناشی از میل و خواسته بالفعل است (الزام حقیقی) یا مشروط به میل (الزام صوری). ۲. ضرورتی که در روابط علی وجود دارد. برای سهولت تعبیر، می‌توان مورد اول را «باید الزامی» و مورد دوم را «باید لزومی» نامید. باید الزامی همان الزامی است که از خواستن پدید می‌آید و باید لزومی همان لزوم و ضرورتی است که در روابط علی و معلولی میان امور نهفته است.

حال، اگر در جمله‌های ظاهراً انشائی در علوم تجربی (و علم اخلاق براساس تفسیر استاد مصباح) دقت کنیم، تفاوت ظریفی را میان دو نحوه بیان می‌یابیم. این دو نحوه بیان عبارتند از:

۱. برای تحقق «ب» باید «الف» محقق شود.

۲. اگر کسی بخواهد «ب» محقق شود، باید «الف» را انجام دهد.

در بیان اول، فقط به رابطه ضروری علی میان الف و ب اشاره می‌شود؛ بدون این که از الزام خارجی بر کسی سخن به میان آید (باید لزومی)؛ اما در بیان دوم، از الزام خارجی بر یک فرد سخن گفته می‌شود (باید الزامی)، به گونه‌ای که در قسمت اول جمله، شرطی بیان می‌شود که در صورت تحقق آن، بر انسان لازم می‌شود کاری را انجام دهد و آن شرط، همان خواستن انسان است.

در نتیجه، هنگامی که گفته می‌شود: «اگر کسی بخواهد «ب» محقق شود، باید «الف» را

انجام دهد»، درباره آن می‌توان دو نوع سؤال مطرح کرد که پاسخ هر کدام با دیگری متفاوت است:

اول این که: چرا انسان ملزم می‌شود برای رسیدن به ب، الف را انجام دهد، نه ج یا چیزی دیگر؟ به بیان دیگر، چرا الزام درباره الف وجود دارد؟ پاسخ آن است که میان ب و الف رابطه ضروری علی وجود دارد. سؤال دوم این است که: چه چیزی این الزام مشروط را به فعلیت می‌رساند؟ پاسخ آن است که خواستن آن فرد این الزام را فعلیت می‌بخشد. چون فرد، ب را می‌خواهد و الف، راه رسیدن به ب است، پس او ملزم است الف را انجام دهد.

استاد مصباح هنگامی که از واقع‌گرایی درباره بایدهای اخلاقی سخن می‌گوید، میان باید لزومی و باید الزامی چنین تفکیکی قائل نیست و میان این دو نحوه بیان فرقی نمی‌گذارد: ۱. «برای تحقق «ب» باید «الف» محقق شود» و ۲. «اگر کسی بخواهد «ب» محقق شود، باید «الف» را انجام دهد». وی دو بیان را به جای یکدیگر به کار می‌برد؛ ولی از مباحث ایشان می‌توان چنین تفکیکی را نتیجه گرفت. در واقع، ایشان اصل و اساس اخلاق را متشکل از بایدهای لزومی یا ضرورت‌های علی نهفته میان اعمال و نتایج آن‌ها می‌داند و از این رو، در اندیشه ایشان، جمله‌های اخلاقی، جمالی توصیفی محسوب می‌شوند و در ذات خود از هرگونه الزام و انشاء و انگیزشی عاری هستند.

البته به صورت مسئله‌ای امکانی، خیلی از اوقات کشف یک واقعیت موجب می‌شود انگیزه‌هایی در انسان ایجاد شود و بایدهای الزامی شکل بگیرد؛ برای مثال، کسی که تشنه است به محض این که آب سردکنی را می‌بیند، انگیزه پیدا می‌کند که به سوی آن برود و از آب آن بنوشد؛ اما این به دلیل آن است که از قبل، میل به آب در چنین انسانی وجود دارد و وقتی وجود آب را کشف می‌کند برای میل به آب به سوی آن حرکت می‌کند؛ وگرنه ذات این گزاره که «آب در آن جا وجود دارد» با هیچ انگیزش و الزامی همراه نیست. از این رو، کسی که سیراب است، بدون این که هیچ دلیل انگیزشی برای حرکت به سوی آب سردکن بیابد، می‌تواند این گزاره را تصدیق کند. همچنین ذات این جمله که «برای





جوشاندن آب باید به آن صد درجه حرارت داد»، هیچ نیروی انگیزشی و الزامی ایجاد نمی‌کند؛ ولی اگر از قبل، میل به جوشاندن آب وجود داشته باشد، آن‌گاه انگیزه برای حرارت دادن آب به وجود می‌آید.

درباره اخلاق نیز، مطابق با دیدگاه استاد مصباح، در ذات جمله‌های اخلاقی بُعد انگیزشی و انشائی نهفته نیست؛ ولی اگر از قبل میل به برخی نتایج وجود داشته باشد، هنگامی که به رابطه برخی افعال با آن نتایج پی می‌بریم، طبعاً برای انجام آن‌ها انگیزه پیدا می‌کنیم. از نظرایشان، چنین میل سابق درباره اخلاق وجود دارد و انسان ذاتاً به کمال خود علاقه دارد. از این رو، هرگاه متوجه شود برخی افعال اختیاری موجب کمال او می‌شوند، به آن افعال تمایل پیدا می‌کند و بایستی الزامی شکل می‌دهد. بنابراین، از نظر ایشان، جملات اخلاقی «مستقیماً دلالت بر مطلوبیت ندارد، بلکه ارزش و مطلوبیت کار با دلالت التزامی فهمیده می‌شود و مفاد اصلی آن‌ها همان بیان رابطه علیت است» (مصباح، ۱۳۶۴، ص ۸۶).

استاد مصباح با توجه به تأثیر دو دستگاه شناختی و گرایشی-انسان در ایجاد هر عمل اختیاری، انگیزش در اخلاق را به دستگاه گرایشی-مربوط می‌داند و معتقد است همه انگیزش‌ها در حب ذات ریشه دارند. به بیان دیگر، دو عامل مؤثر در صدور عمل اخلاقی عبارتند از: معرفت اخلاقی و انگیزش اخلاقی. معرفت اخلاقی صرفاً روابط علی و معلولی میان اعمال و نتایج آن‌ها را نشان می‌دهد و هیچ‌گونه بار توصیه‌ای و انگیزشی ندارد. انگیزش از امیال و گرایش‌های ما به وجود می‌آید که ریشه اصلی آن به حب ذات برمی‌گردد (ر. ک: مصباح، ۱۳۷۳، ص ۱۲۵ تا ۱۳۲).

آیه‌الله مصباح محرک انسان را در تمام فعالیت‌ها به معنای عام جلب منفعت و دفع ضرر می‌داند (همان، ص ۱۳۱). از این رو، معتقد است هرگونه نگاه ارزشی به مسائل از این دیدگاه برمی‌خیزد و دستگاه مستقلی غیر از این دستگاه روانی در انسان وجود ندارد که انسان را به سوی اعمالی خاص برانگیزاند و از اعمالی دیگر برحذر دارد. به گفته ایشان، «این‌طور نیست که یک نیروی مستقل خاصی در روح هر کسی باشد و موقع کار بد او را

شکنجه دهد. این پشیمانی در اثراعتقاد به این‌که خسارتی متوجه او شده و یا نفعی از دستش رفته برای او حاصل شده است» (همان، ص ۱۸۲).

به تعبیردیگر، هنگامی که به ذات جملات اخلاقی توجه کنیم، این جملات صرفاً رابطه‌ای علی و واقعی را میان فعل انسانی و کمال مترتب بر آن گزارش می‌دهند و اگر ضرورتی و بایندی را مطرح می‌کنند، ضرورت علی نهفته میان فعل و نتیجه است (تأیید باید لزومی). بنابراین، با نظریه ذات جملات اخلاقی، هیچ الزام، ضرورت و توصیه‌ای برای خود انسان در جایگاه فاعل و انجام‌دهنده عمل اخلاقی وجود ندارد (نفی باید الزامی)؛ اما بدان دلیل که میل به خود و کمال خود در هر انسانی وجود دارد، به دلالت التزامی، متوجه الزام و ضرورتی برای انجام عمل اخلاقی از سوی فاعل می‌شویم. در نتیجه، از نظر استاد مصباح بایدهای اخلاقی، باید لزومی محض هستند و فقط به دلالت التزامی به باید الزامی اشاره دارند.

۷. اشکال در نفی باید الزامی از اخلاق

اندیشه اخلاقی آیه‌الله مصباح در زمره دیدگاه‌های برون‌گرایانه در فلسفه اخلاق جای می‌گیرد و یکی از اشکالاتی که به این نوع نگاه‌های برون‌گرایانه وارد شده این است که بر خلاف شهودات و فهم ارتکازی ما از جمله‌های اخلاقی است. مایکل اسمیت، یکی از فهم‌های ارتکازی روشن و مسلّم درباره جمله‌های اخلاقی را بُعد انگیزشی و توصیه‌ای آن‌ها می‌داند؛ چنان‌که یکی دیگر از بدیهیات را نیز بُعد توصیفی و خبری اخلاقیات می‌داند. وی معتقد است بسیاری از فیلسوفان اخلاق به دلیل ناتوانی در جمع میان بُعد توصیفی و بُعد توصیه‌ای اخلاق، راه چاره را صرف نظر از یکی از این مسلّمات معنایی دانسته‌اند. برون‌گرایان به بهانه حفظ بُعد توصیفی، از بُعد توصیه‌ای یا الزامی دست کشیده‌اند و ایرازگرایان به بهانه حفظ بُعد توصیه‌ای و انگیزشی اخلاق، بُعد توصیفی و خبری آن را نادیده گرفته‌اند. در حالی که به اعتقاد اسمیت، نظریه موفق آن است که بتواند هر دو بُعد را دربربگیرد و هر دو فهم ارتکازی روشن را پوشش دهد. در واقع، هر کدام از آن نظریات





چیزی را انکار کرده‌اند که قطعی‌تر و مسلّم‌تر از آن چیزی است که در خود این نظریات پیشنهاد شده است (SMITH, ۱۹۹۴, ۱۳).

یکی از اشکالاتی که به نظریه استاد مصباح گرفته شده نیز درباره همین موضوع است. آیه‌الله صادق لاریجانی مشکل نظریه استاد مصباح را این می‌داند که این نظریه برخلاف شهودات و ارتکازات ما از باید و نبایدهای اخلاقی است؛ چرا که در فهم ارتکازی ما، باید اخلاقی بیانگر الزام و ضرورتی است که میان فاعل و فعل وجود دارد، نه فعل و نتیجه آن (لاریجانی، بی تا، ص ۶۴ تا ۶۵). به بیان دیگر، شهود ما از باید اخلاقی، باید الزامی است، نه باید لزومی.

برخی اندیشوران با پذیرش این نقد، در صدد رفع اشکال و تکمیل نظریه استاد مصباح برآمده‌اند. حجت‌الاسلام حسن معلّمی با پذیرش این که گزاره‌های اخلاقی به رابطه میان فاعل و فعل نظر دارند، معتقد است باید و ضرورت اخلاقی به رابطه میان فاعل و فعل ناظر است؛ ولی منشأ این باید، باید و ضرورتی است که میان فعل و نتیجه نهفته است. وی استدلالی را به این صورت تشکیل می‌دهد:

۱. اگر من طالب سیر شدن هستم، باید غذا بخورم (به دلیل آن که میان غذا خوردن و سیر شدن رابطه ضروری علی وجود دارد).

۲. من طالب سیر شدن هستم.

۳. پس باید غذا بخورم (ر. ک: معلّمی، ۱۳۸۸، ص ۱۴۵).

معلّمی معتقد است باید اخلاقی همان «باید» مطرح شده در نتیجه (بند ۳) است، نه «باید» مقدمه استدلال (بند ۱).

آنچه در اخلاق و باید و نبایدها مطرح است «باید» مطرح در نتیجه است، نه در مقدمه استدلال؛ زیرا ضرورت مطرح در مقدمه استدلال، رابطه میان فعل و نتیجه را نشان می‌دهد و «باید» در نتیجه رابطه بین فاعل و فعل، و روشن است که دو رابطه متفاوتند؛ هرچند «ضرورت» و «باید» در نتیجه از «ضرورت» در مقدمه استدلال، به دست آمده و در واقع بالغیر است (معلّمی، ۱۳۸۸، ص ۱۴۴ تا ۱۴۵).

مطابق تعبیری که پیش از این آوردیم، مصباح باید اخلاقی را همان باید لزومی و معلّمی آن را باید الزامی می‌داند. مصباح هویتی کاملاً توصیفی و اخباری برای جمله‌های اخلاقی قائل است و معرفت اخلاقی را فاقد بُعد توصیه و انگیزش می‌داند؛ اما معلّمی معرفت اخلاقی را شامل الزام و توصیه می‌داند؛ هرچند این الزام و توصیه مسبوق به حکمی توصیفی است.

با وجود این، اشکالی که توجه آقای معلّمی را به خود جلب کرده این است که وی برای حکم اخلاقی بُعد انگیزشی ایجاد می‌کند، اما انگیزش مطرح در این جا انگیزشی نفسانی و برخاسته از میل و خواسته فرد به ذات و کمالات خود است؛ حال آن که به نظر می‌رسد انگیزش اخلاقی، انگیزشی صرفاً نفسانی و برخاسته از حب ذات نیست، بلکه برخاسته از ارزش‌های مستقل از نفس و خواسته‌های آن است. معلّمی برای دفع این اشکال، قلمروی نظریه خود را به باید و نبایدهای اخلاقی محدود کرده و پیشنهاد داده است که درباره خوب و بد‌های اخلاقی می‌توان به انگیزشی فراتر از انگیزش نفسانی برخاسته از میل و خواسته فرد قائل شد. او میان «قواعد اخلاقی فی نفسه که معمولاً با خوب و بد نشان داده می‌شوند و قواعد اخلاقی بالنسبه به انسان‌ها که با باید و نباید مطرح می‌گردد» تمایز می‌گذارد و معتقد است که قواعد اخلاقی فی نفسه به خواست و اراده انسان وابسته نیست (ر. ک: همان، ص ۱۵۰).

هرچند معلّمی برای تکمیل نظریه استاد مصباح و دفاع از اصل آن نظریه، اقدام به ارائه راه حل کرده، اولاً با وارد ساختن حیثیت انشائی به هویت اخلاق، ثانیاً با تمایز گذاشتن میان خوب و بد و باید و نباید اخلاقی و نهایتاً با قول به استقلال ارزشی خوب و بد‌های اخلاقی، فاصله‌ای بنیادین با نظریه استاد مصباح گرفته است؛ زیرا در نظریه استاد مصباح، هیچ تفاوت اساسی میان گزاره‌های حاوی خوب و بد و گزاره‌های شامل باید و نباید وجود ندارد و تفاوت صرفاً صوری و ظاهری است. در واقع، این‌ها تعابیر مختلفی برای بیان یک حقیقت واحد، یعنی رابطه علیّ میان فعل و نتیجه، هستند. از نظر استاد مصباح، اخلاق در ذات و ماهیت خود هیچ حیثیت انشائی و انگیزشی ندارد و انگیزش و



مطلوبیتی که به دلالت التزامی به اخلاق ضمیمه می‌شود نیز انگیزشی برخاسته از میل ذاتی انسان به خود و کمالات خود است.

در مقام داوری باید گفت نحوه کوشش آقای معلّمی در دفاع از نظریه استاد مصباح مؤید این حقیقت است که جملات اخلاقی و به‌طور خاص باید و نبایدهای اخلاقی را نمی‌توان از هرگونه بُعد انگیزشی و الزامی تهی دانست. گزاره‌های اخلاقی را نمی‌توان دقیقاً با جملات مربوط به علوم تجربی یکسان شمرد و آن را در ذاتش فاقد هرگونه بُعد ارزشی، انشائی و انگیزشی دانست. این برخلاف ارتکازات روشن ما از اخلاق است. افزون بر این، ارزش و انگیزش در اخلاق با ارزش و انگیزش‌های نفسانی برخاسته از حب ذات، تفاوت اساسی دارد و قابل فروکاهش به آن‌ها نیست. آقای معلّمی کوشیده است این دو نقیصه را از نظریه استاد مصباح برطرف سازد؛ ولی این بیشتر موجب رویگردانی از نظریه مصباح شده تا دفاع از آن.

نتیجه‌گیری

در مجموع، کوشش آقای معلّمی به معنای حرکت در راستای ارتکازات روشن ما از اخلاق است؛ ارتکازاتی که در نظریه‌پردازی اخلاقی نباید نادیده گرفته شوند. او، هم الزامی بودن بایدهای اخلاقی را پذیرفته و هم نشأت گرفتن آن‌ها را از چیزی فراتر از میل‌ها و خواسته‌های نفسانی برخاسته از حب ذات ما. راهکار او اولاً، ارجاع باید اخلاقی به خوب اخلاقی و ثانیاً، قول به استقلال ارزشی برای خوب اخلاقی است. نظریه استاد مصباح فاقد این عناصر است و از این رو، تمایزهایی اساسی میان این دو دیدگاه وجود دارد.

با این حال، نظریه‌پردازی آقای معلّمی کامل نیست و لازم است تحلیل روشنی از این استقلال ارزشی ارائه دهد. ما چه باید اخلاقی را به خوب اخلاقی ارجاع دهیم و چه برای خود «باید»، استقلال ارزشی قائل شویم و الزام نهفته در آن را ناشی از چیزی فراتر از حب ذات بدانیم، لازم است آن امر فراتر را که موجب الزام در اخلاق می‌شود شناسایی کنیم. آن‌گاه اگر دغدغه واقع‌گرایی در اخلاق را داریم باید چگونگی سازش آن امر را با واقع‌گرایی تبیین کنیم؛ یعنی به گونه‌ای میان حیثیت انشائی و حیثیت توصیفی اخلاق جمع کنیم.



کتابنامه

۱. لاریجانی، محمدصادق، بی‌تا؛ جزوه فلسفه اخلاق؛ قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، (موجود در کتابخانه پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی).
۲. مبینی، محمدعلی (۱۳۹۵): «مفهوم ضرورت در نظریه اخلاقی آیه الله مصباح یزدی»؛ نقد و نظر، ش ۸۴، ص ۴ تا ۲۵.
۳. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۶۴): آموزش فلسفه؛ تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
۴. _____ (۱۳۷۳): دروس فلسفه اخلاق؛ تهران: انتشارات اطلاعات.
۵. معلّی، حسن (۱۳۸۱): «ضرورت بالقیاس و بالغیرمفاد بایدهای اخلاقی»؛ قبسات، سال چهاردهم، ش ۵۳، ص ۱۳۹ تا ۱۵۶.

6. AYER, A. J. (1946); LANGUAGE, TRUTH AND LOGIC; NEW YORK: DOVER PUBLICATIONS .

7. SMITH MICHAEL (1994); THE MORAL PROBLEM; OXFORD: BLACKWELL.

